

بقیه از شماره پیش

گفتار در صرف و نحو فارسی

پس ما باید در اولین قدم و نخستین فرصت قواعد و قوانین زبان خود را مسلم و محرز کنیم و میزانی ثابت و درست بدست بدهیم که کدام کلمه اصیل است و کدام دخیل، چه قسم الفاظ بیگانه را میتوان پذیرفت و چه قسم شایسته قبول نیست چگونه کلمات را میتوان وضع یا با یکدیگر ترکیب کرد، کجا استعمال و ترکیب قیاسی است و کجا سماعی و امثال اینها (مثلاً کلمات: مند، گین، ناک، گر، ور، در دانشمند و سهمگین و سپمناک و ستمگر و هنرور کجا باید استعمال شوند و با یکدیگر چه تفاوت دارند). سپس برآیش و پیرایش زبان خود بپردازیم.

بدیهی است وقتی که يك مطلب بصورت ضابطه و قاعده کلی در آمد شامل افراد بی شمار میشود دیگر محتاج نیستیم که کلمه بکلمه بحث کنیم. اینجا پاره بی از قواعد را که تا کنون مسلم و منقح نشده و کاملاً مورد احتیاج نویسندگان است یاد آور میشوم.

۱ - آوردن یا و تاء مصدری که آن را مصدر جعلی یا عنوانی شاید نامید با کلمات فارسی از قبیل «دوئیت» و «زیت» و «مردیت» و «منیت» و «خودیت» و همچنین در کلمات عربی از قبیل «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» و امثال آنها صحیح است با غلط.

غالباً معتقدند که آوردن یا و تاء مصدری با کلمات فارسی مطلقاً صحیح نیست مگر در امثال کلمه «ایرانیت» که علم مخصوص و در حکم کلمه بین المللی است که فارسی و عربی آن تفاوتی ندارد. و همچنین امثال کلمه «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» را غلط میدانند. شاید این عقیده تا حدی صحیح باشد اما بطور کلی این حکم را نمیتوان تصدیق کرد زیرا اولاً یا و تاء مصدری با کلمات فارسی در استعمالات فصحای قدیم دیده میشود. از جمله در تذکرة الاولیاء شیخ عطار در مناجات

بایزید بسطامی مینویسد: « بار خدایا تا کی میان من و تو منی و توئی بود منی
از میان بردار تا منیت من بتو باشد.» ص ۱۷۶ جزو اول.

و نیز یا و تاء مصدری با پاره بی از کلمات عربی از قبیل « اکثریت »
و « افضلیت » و « قابلیت » و « مسئولیت » و « انسانیت » و « آدمیت » و « جمعیت »
و « شائیت » و « رجولیت » و « تبعیت » در نظم و نثر فصیحای فارسی از قبیل غزالی
و سعدی و مولوی فراوان استعمال شده . در باره این یا و تاء ضابطه‌ی بنظر بنده
رسیده است که در یادداشت‌های کتاب قواعد فارسی خود بتفصیل با امثله و شواهد
نوشته‌ام چون شرح طولانی است عجاله تصدیع نمیدهم .

مقصودم این است که باید برای اینگونه استعمالات قاعده کلی بدست داد
تا همه کس از روی ضابطه ، صواب را از غلط تشخیص بدهد و بفهمد که مثلاً استعمال
« انسانیت » و « آدمیت » و « اقلیت » و « اکثریت » و « افضلیت » و « کمیت »
و « کیفیت » و « انیت » و امثال آنها صحیح است اما امثال « شمولیت » و « اکرامیت »
و « اکتسابیت » بمعنی مصدری باین طریق که مصدر را با علامت مصدری بیاورند
صحیح نیست نه اینکه مثلاً یکسفر در انشاء خود با در روز نامه کلمه « دوئیت »
بنویسد آنرا غلط بگیریم فر داهم که « زناشوئیت » نوشت دو باره غلط بگیریم و این
غلطها را تک تک برخ او بکشیم و هیچوقت يك ضابطه کلی بدست آورده‌ایم که برای
همیشه میزان صواب و خطا در دست داشته باشد .

ملاحظه کنید چه اندازه عمرها بیهوده تلف میشود تا یکسفر درست چیز
بنویسد و درست حرف بزند . بسیار دیده‌ایم که یکسفر شخص با ذوق کنجکاو بعد
از ده سال که در زبان و ادبیات فارسی کار کرده است باز بخود اطمینان ندارد که
درست حرف میزند و درست چیزی مینویسد یا خیر بلکه چون قواعد فارسی کاملاً
مدون نیست روز بروز با استعمال تازه و لغت تازه برمیخورد که وی را در آنچه یاد
گرفته است مردد میسازد و بالاخره هر چه بیشتر کار میکند تردید و اضطرابش بیشتر
میشود . پس تدوین قواعد این فائده را نیز دارد که از تضییع عمر جلوگیری میکند
و این خود از برکت تسهیل تعلیم و تعلم است که پیش گفتیم .

۲ - جمع جمع باینطور که صیغه های جمع عربی را بالف و تا یا با علامت جمع فارسی یعنی «ها» و «ان» جمع بیندند از قبیل «امورات» و «لوازمات» و «مخارجات» و «بیوتات» و امثال آن - یا (لوازمها) و (مخارجها) و (احوالها) و «عجایبها» و امثال آن : قاعده اینگونه کلمات در کتبی که برای دستور فارسی نوشته اند تحقیق نشده که مطلقاً صحیح است یا غلط بادربعض موارد صحیح و در بعضی غلط است .

کسانی که در زبان فارسی و نظم و نثر فصیحای قدیم تتبع ندارند توهم میکنند که اصلاً اینگونه جمعها غلط است با اینکه نمونه اش در نظم و نثر قدیم فراوان یافته میشود . در حکمت علائیه معروف بدانش نامه علائی ابوعلی سینا مینویسد : « در روشن کردن ماهیت نفس و احوال آن از بقا و فنا و سعادت و شقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده آید » . ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم نظیر این کلمات را « اجزایها » و « احوالها » و « منازلها » و « ازمانها » و « عجایبها » و « مراتبها » و « بروجها » و « اوتادها » و « ارباعها » زیاد استعمال کرده و گاهی « کواکبان » آورده است (رجوع شود بمقدمه نگارنده بر کتاب التفهیم : ص ۳۱)

از شعرای بزرگ نیز منوچهری میگوید :

بیابان در نورد و کوه بگزار
منازلها بکوب و راه بگسل

جمال الدین اصفهانی میگوید :

در همه اطرافپاش عصمت و عدل است

در همه اقطارهاش امن و امان است

کمال الدین اصفهانی میگوید :

بدان تا دوسه خرقه آرد بهم
بسر میدویدی باطرافها

آوردن جمع جمع بصیغه «لوازمات» بیوتات» در عربی سماعی است و اتفاقاً

کلمه «بیوتات» صحیح است .

اما در فارسی باید تحقیق کرد و ضابطه صحیح بدست داد تا موارد صواب

از غلط تمیز داده شود و اینگونه تحقیقات برعهده صرف و نحو فارسی است. نگارنده در مقدمه کتاب التفهیم این قاعده را متعرض شده و اشارتی کرده‌ام که چرا این نوع استعمال در زبان فارسی راه یافته است. نوشته های سابق خود را برای شنوندگان محترم تکرار نمی‌کنم.

۳ - قاعده حذف و ذکر فعل. این قاعده بی اندازه مورد احتیاج است. شاگردان مدارس و مؤلفین کتب و نویسندگان جرائد و مجلات بدانستن این قاعده بی نهایت نیازمندند از اینرو شرح مختصری عرض میکنم.

هرگاه چند جمله متوالی بیک فعل تمام شده باشند از قدیم تا کنون سه حال پیدا کرده است: در نثر قدیم مثل سده پنجم و ششم مرسوم این بوده که تمام افعال را تکرار میکردند و از این نوع تکرار پرهیز نداشته‌اند.

در نوشته های غزالی و عنصر المعالی و سیاستنامه و همچنین شیخ عطار نمونه های این تکرار فراوان است. مثلاً در تذکرة اولیاء در ذکر بایزید بسطامی گوید: « اکبر مشایخ واعظم اولیاء بود و حجت خدای بود و خلیفه بحق بود » - و در ذکر امام ابوحنیفه: « در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود و در مروت و قنوت اعجوبه بود ». غزالی در نصیحة الملوك مینویسد: « هر پادشاهی که او را بر دشمن ظفر خواهد بود علامت ظفر وی آن بود که بتن خویش قوی بود و بزبان خاموش بود و بدل بارای و تدبیر بود و با خرد بود و اندر ملک با شرف بود و در دل مردمان دوست بود و از روزگار گذشته با تجزیت بود و اندر چشم دشمنان باهنر بود ».

این رسم تا قرن هفتم هجری معمول بود. از قرن هفتم بعد مخصوصاً بعد از آنکه گلستان شیخ بعنوان برگزیده ترین آثار نثر فارسی سر مشق نویسندگان شد مرسوم بیشتر نویسندگان این بود که فعل را در جمله اول ذکر و در جمله بعد بقرینه اول حذف میکردند چنانکه سعدی خود در گلستان مینویسد: « بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار » یعنی خدمتکار داشت. و نیز در همین حکایت مینویسد: « شنیدم که بدریای مغرب اندر راه مصر برگرفته بود

و خیال فرعونى در سر « يعنى در سر گرفته بود . و همچنين در جمله ديگر ميفرمايد : « سفر کرد و پريشاني او درمن اثر » . اما امروز مرسوم غالب نويسندگان اين است که فعل را در جمله آخر ذکر و از جمله های پيش حذف ميکنند . مثلاً مينويسند : « فلان کس راه وکالت در پيش و سوداي وزارت در سر گرفته است » پس بجای اينکه فعل را در همه جمله ها تکرار يا در جمله اول فقط ذکر کنند در جمله آخر مياورند . پس حذف کردن فعل از جمله های اول مشروط است باينکه فعل در همه جمله ها يکی باشد .

اما اگر فعل متحد نباشد حذف جائز نيست ، مثلاً نظير اين عبارت که در جرائد و مجلات فراوان ديده ميشود غلط است : « فلانکس روز شنبه بطهران وارد و پس از دو روز اقامت در مرکز بشيراز مراجعت کرد » يعنى بطهران وارد کرد . يا « فلانکس مدتی بمرض ضعف اعصاب و حمله قلبی دچار و ديروز برحمت ايزدی پيوست » يعنى حمله قلبی دچار پيوست . « آقای فلان وکیل امروز خدمت فلان وزير شرفياب و مدتی در اطراف گرانی خواربار مذاکره کردند » يعنى شرفياب کردند . در جرائد و کتبی که امروز تأليف و زيور مطبوعات ميشود (!) غالباً نمونه های مضحك از اين نوع جمله ها که فعل خاص بدون قرينه حذف شده است ديده ميشود . از آنچه گفتيم يك قاعده بدست ميايد که حذف فعل خاص بدون قرينه جائز نيست و اين خود يکي از قواعد نحو مربوط بجملة بندي فارسی است . چون مقصود امثال است بهمين اندازه قناعت کردم و گرنه در باره حذف اجزاء جمله بطور کلی خواه با قرينه و خواه بقرينه (حذف اختصاری و اقتصاری) پيش از اين مطالب گفتنی دارم که جدا گانه در قواعد فارسی نوشته ام و عجزاً حال و مقام مقتضی پيش از اين گفتگو نيست . مثلاً حذف فعل بعد از کلمات « اگر نه » ، « گرنه » ، « ورنه » ، « يانه » در زبان فارسی قیاسی است مانند « بخواهی يانه فلان کار واقع خواهد شد » يعنى بخواهی يانخواهی که فعل منفی بقرينه حذف شده است .

فردوسی ميفرمايد :

گر او را فرستی بنزد يك من و گرنه بين شورش انجمن

و گاه باشد که فعل منفی بقرینهٔ مقام حذف شود و قرینهٔ لفظی در کار نباشد چنانکه سعدی فرماید :

از دو بیرون نه ، یادلت سنگست یا بگوشت نمیرسد سخنی

و همچنین حذف رابطه بعد از صیغهٔ تفضیل خواه باعلامت « تر » باشد و خواه نباشد شایع است. مانند « بنام نیکو مردن به که بنام بد زیستن - قابوسنامه » و نیز « بنزدیک من صلح بهتر که جنگ - سعدی » و « عنایت ظاهر بهتر از کینهٔ پنهان - نصیحة الملوك غزالی » و « يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت بانديشهٔ هستی خویش - اسرار التوحید » .

۴ - آوردن فعل وصفی مثل « فلانکس برخاسته رفت و وارد شده بکار اشتغال یافت » و امثال آن که در آثار فصیحای قدیم یافته نمیشود و اگر احیاناً استعمال شده باشد نادر و در حکم معدوم است .

ظاهراً این نوع استعمال از حدود قرن هشتم و نهم هجری در نثر فارسی پیدا شده و امروز بیحد شایع و متداول است در صورتی که اصلاً این نوع ترکیب را صحیح بدانیم (و باید صحیح بدانیم بدلائلی که شرحش از موضوع خارج است) قاعدهٔ منظم و کم استثنائی دارد که در غالب نوشته های امروزی رعایت نمیشود .

در دستور های فعلی که معمول مدارس میباشد اتحاد فاعل و زمان را مأخذ قرار داده و گفته اند که مورد استعمال فعل وصفی بیشتر در ماضی مطلق است مانند « فلانکس برخاسته رفت » و خال آنکه در بعض موارد دیگر نیز استعمال میشود و صحیح میدانند . و بالجمله باید قاعدهٔ مسلم آنرا بدست داد تا موارد صحیح از غلط متمایز شود . و بر فرض صحت آیا آوردن و او عطف (برخاسته و رفت) صحیح است یا غلط . ضمناً عرض کنم که در دستور های فعلی میگویند در مورد فعل وصفی آوردن و او عطف غلط است زیرا آوردن این نوع فعل اصلاً برای احتراز از تکرار و او عطف بوده است .

۵ - مطابقهٔ صفت و موصوف در مذکر و مؤنث که در کتب قدیم بندرت یافته میشود و بعداً در زبان فارسی شایع شده است .

در آثار نثر فارسی قرن ششم که بعد از سر مشق نویسندگان شده کتاب کلیله و دمنه است که این نوع استعمال فراوان دارد و ظاهراً از حدود قرن هفتم هجری کم کم مطابقت دادن مذکور و مؤنث در آثار فارسی شیوع پیدا کرده و روز افزون شده است.

۶ - استعمال بعضی کلمات بهیشت و معنی مصادر عربی که در زبان عربی هم نیست از قبیل فراغت و خجالت و قضاوت و نظامت و دخالت و هلاکت و امثال آنها که اتفاقاً فصحای ما که آثارشان سند زبان فارسی است پاره‌ئی ازین کلمات را بکار برده‌اند مثل فراغت در چهار مقاله نظامی عروضی (ازین هم فراغتی دارند) و در شعر سعدی (فراغت از تو میسر نمیشود مارا) و همچنین خجالت در گلستان سعدی (دیدۀ یأس از پشت پای خجالت بر ندارد) - و همچنین هلاکت در کلیله و دمنه (و خانمت بهلاکت و ندامت انجامد).

۷ - آوردن یاء نسبت در اوصاف مثل قدیمی و صمیمی که بمعنی مصدری حتماً صحیح و بصیغه نسبت مورد تردید است و غالباً قدیمی و صمیمی با یاء نسبت را غلط میدانند.

۸ - استعمال جمعهای عربی از قبیل « کتب - رسائل - تصانیف - شهداء - سعداء » و همانند های آنها که در نوشته های قدیم شیوع نداشته و غالباً بصیغه جمع فارسی یعنی « کتابها - رساله ها - تألیفها - تصانیفها - شهدان - سعیدان » نوشته میشود و در دوره های بعد بی حد شیوع یافته است.

باری برای اینگونه قواعد که گفتیم و این نوع استعمالات باید غور و تأمل کرد و قاعده صحیح بدست داد تا طرز استعمال و حد استعمال معلوم شود.

در اینجا يك نکته را گوشزد میکنم که اصلاح زبان فارسی باید بتدریج و بطوری که نزدیک بسیر طبیعی باشد انجام بگیرد و عجله اگر امروز در نوشتن فارسی چند قاعده را رعایت کنیم نوشته های ما رنگ فارسی کامل بخود میگیرد و دیگر اصلاحات زیاد لازم ندارد:

۱ - مطابقت صفت و موصوف را در مذکر و مؤنث چندان رعایت نباید کرد و این تقلید را که از زبان عربی شده است کم کم منسوخ باید ساخت .

۲ - از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً هیثمهای نا مانوس بقدر امکان باید احتراز کرد .

۳ - در آوردن فعل وصفی احتیاط کنند که بمورد استعمال شود .

۴ - از کلمات نوظهور که احتیاج بآنها نداریم مثل اینکه يك نفر عربی دان بدون ضرورت کلمات و عبارات عربی بیاورد یا يك نفر فرانسه دان و انگلیسی دان برای فضل فروشی و بی اطلاعی از زبان فارسی کلمات خارجی بیاورد کاملاً احتراز باید نمود و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مانوس یافته میشود سخت پرهیز باید کرد .

اگر همین چهار قاعده کوچک را اصل و اساس فارسی نویسی قرار بدهیم خدمت بزرگی باصلاح زبان فارسی انجام داده ایم .

باز هم تکرار میکنم که تدوین صرف و نحو فارسی امروز، هم تازگی دارد و هم اهمیت و لزوم .

غلط هائی که در زبان فارسی راه پیدا میکنند امروز بوسیله چاپ روزنامه و کتاب بسرعت برق همه جا شایع و مشهور میگردد . از طرف دیگر تعلیم عمومی میخواهد اجرا شود و با نداشتن کتاب دستور کامل و صحیح نه مردم زودبأسواد میشوند و نه از غلط کاری و هرج و مرج زبان فارسی جلوگیری میتوان کرد .

صریحاً عرض میکنم امروز خطر زبان فارسی بیشتر از هر دوره ایست زیرا وفور ترجمه کتب بیگانه از قبیل فرانسه و انگلیسی مخصوصاً بدست کسانی که زبان فارسی را درست و کامل نمیدانند و برخی هم شاید بزبان فارسی چندان علاقه ندارند، اصلاً اسلوب زبان فارسی را دارد عوض میکنند نه تنها لغات و کلمات را .

هجوم لغات عربی در زبان فارسی بیشتر ضررش بمفردات زبان فارسی واقع شد . ترجمه کتب عربی هم نزدیک بود که اسلوب فارسی را تغییر دهد شاید تا اندازه

هم تغییر داد. اما دانشمندان قدیم بجبهاتی که شرحش از موضوع خارج است بسی بهتر و بالاتر از مردم امروز فارسی میدانستند. و اگر در عصر سامانیان نثر فارسی همان نثری که ترجمه از کتب عربی بود صبغه عربی بخود گرفت چیزی نگذشت که در عهد سلجوقیان سبک نویسندگی برنگ حقیقی فارسی بیرون آمد و بتدریج جزالت و پختگی و بلاغتی پیدا کرد که در دوره های پیش نظیر نداشت و در دوره های بعد نیز نظیر پیدا نکرد.

پس از حمله عرب گویندگان و نویسندگانی مانند فردوسی و بیرونی و غزالی و عنصرالمعالی ظهور کردند، و بعد از حمله مغول هم نوابغی مثل سعدی و حافظ ظاهر شدند و زبان فارسی را نگاهداری کردند. این بزرگان خدمتهای بزرگ بزبان فارسی کردند اما نتوانستند چاره ئی پیش بینی کنند که زبان فارسی برای همیشه از هرج و مرج محفوظ بماند.

با این تجربه تلخ دیگر نباید فرصت را از دست داد. امروز ترجمه کتب بیگانه و هجوم لغات اجنبی دارد زبان فارسی را ریشه کن میسازد. ما نباید بغفلت و مسامحه بگذرانیم بامید اینکه بعد ازین هم فردوسی و غزالی و سعدی و حافظی ظهور و زبان ما را حفظ خواهند کرد.

باید بکوشیم و کاری کنیم که زبان فارسی اصلاح شود و دست کم نگذاریم بیش ازین هرج و مرج در زبان ملی ما راه پیدا کند. اما ازین نکته غافل نباید بود که تدوین صرف و نحو کامل رنج و زحمت فراوان لازم دارد. اطلاعات عمیق و تتبع و تصفح بسیار و امانت و تقوای ادبی و از همه بالاتر ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و از خود گذشتگی کامل میخواید (هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبایی)

در اینکار عجله و شتاب از یکطرف و تعصب از طرف دیگر کاملاً بر ضرر ادبیات ماست و اگر چیزی خوب فراهم گردد مایه آبرومندی و سرافرازی همگان خواهد بود. انشاء الله تعالی و هوالموفق.

دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده اند نخستین مؤلف دستور و قواعد صرف و نحو فارسی در قرن اخیر کتابهای معروف دستور فارسی

گفتم دانشمندان گذشته ما بیشتر توجهشان بزبان عربی بوده و بسی جای افسوس است که بتدوین قواعد فارسی چندان توجه نکرده و در این باره اثری از خود نگذاشته یا اگر آثاری داشته‌اند بدست ما نرسیده است. اگر عشر آن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کشیده‌اند در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند صرف و نحو فارسی بحد کمال میرسید. و اینکه می بینید در این اواخر اندکی بصرف و اشتقاق توجه شده از برکت لغت است که احتیاج شدید بدان داشتند بلکه این صرف و اشتقاق هم از قبل توجه بعربی است.

نویسندگان پیشین مخصوصاً در دوره سامانی و غزنوی چون قواعد زبان و سرمشق و نمونه کاملی از نثر صحیح فصیح فارسی در دست نداشته‌اند هر کس بسلیقه خود چیز نوشته و این خود یکی از علل آنست که در نثر فارسی اسلوب‌ها و طرزهای گوناگون پیدا شده و بیشتر این اسلوبها از محاورات محلی یا از روی ترجمه کتابهای عربی گرفته شده است.

قواعد فارسی و کتاب المعجم

قدیمترین کتاب فارسی که متضمن پاره‌ئی از مطالب مربوط بصرف و اشتقاق فارسی است و خوشبختانه از دست حوادث گریخته و بدست ما رسیده کتاب المعجم فی معانی اشعار المعجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و نخستین بار بتصحیح حضرت استاد علامه جناب علم‌الاعلام آقای میرزا محمدخان قزوینی ادام‌الله ایام افاضانه و برکاته‌العالیه در بیروت زیور طبع یافته و بار دیگر در طهران بتصحیح و مقابله دقیق فاضل ارجمند آقای مدرس رضوی وفقه‌الله تعالی بچاپ رسیده است. این کتاب اصلاً برای صرف و نحو و اشتقاق وضع و تألیف نشده و موضوع آن فن عروض و قافیه و بدیع و نقد الشعر است، اما در ضمن مباحث فن قافیه فصلی راجع بادوات و حروف معانی دارد از قبیل علامت مصدر

و صفات فاعلی و مفعولی و صیغه تفضیل و حروف رابطه و انبات و ادوات لیاقت و اتصاف و مشابهت و حرف تصغیر و ضمیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و تعظیم و امثال آنها که از روی طبقه بندی علوم مربوط بفن صرف و اشتقاق میشود^۱.

اتفاقاً خود شمس قیس باین مطلب تصریح میکند و مینویسد: «در این فصل از حروف تهجی بر ترتیب اب ت ث هر آنچه در لغت دری مستعمل است بر شمارم و زوائد مفرد و مرکب آن را که باو آخر کلمات لاحق گردد و در این لغت بمنزلهت حروف تصریف و کلمات ادوات باشد بیان کنم.»^۲

وضع و تصنیف این کتاب چنانکه گفتم اصلاً برای مقصود دیگری است اما جسته جسته بعض نکات و دقائق در ضمن مطالب مینویسد که بی اندازه درخور اهمیت است خاصه از این نظر که حالی قدیمترین مأخذ دستور فارسی است. بدینست که بعض نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآور شوم:

۱ - در حرف الف مینویسد: «حرف فاعل و صفت و آن الفی است که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد چنانکه دانا و بینا و شنوا و گویا و در آخر نعوت معنی اتصاف دهد بدان صفت چنانکه زیبا و شکیب»^۳.

این تعبیر که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد درخور دقت و غوررسی است. باحتمال ظاهر استنباط میشود که عقیده شمس قیس یا دیگر دانشمندان قدیم فارسی هم این بوده که اصل و ریشه مشتقات فارسی هیئت امر است^۴. و بنابراین

(۱) حکمای یونان از زمان ارسطو بپید و همچنین حکماء و دانشمندان اسلام در طبقه بندی علوم معتقد بودند که علوم و فنون بحسب موضوعات تقسیم میشود و گروهی عقیده داشتند که تست بندی علوم بحسب مقاصد و غایات است، اما فلاسفه غرب که در قرون متأخر ظهور کرده اند در طبقه بندی علوم عقاید مختلف دارند که در کتب فلسفه جدید نوشته شده است.

(۲) ص ۱۷۵ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۳) ص ۱۷۶ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۴) مراد این است که ریشه مشتقات بیهیئت صیغه امر دری آید نه اینکه بمعنی امر

باشد. تفصیل این مطلب ازوضع مقاله خارج است.

هیئت «دان» و «بین» و «شنو» و «گو» را اصول و ریشه های مشتقات شمرده است^۱

۲ - و نیز در حرف الف جای دیگر می نویسد: «در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و گوی اوامر صحیحه نیست الا که چیز دیگر باول آن درآرند چنانک بین و بدان و بگو یا گویند میدان و میبین و میشنو»^۲ این نکته هم شاید مؤید نکته پیش باشد که این صیغه ها آنگاه امر صحیح اند که با حرف با یا کلمه می در اول آنها استعمال شوند و گرنه جزء اصول و ریشه ها شمرده میشوند.

۳ - در حرف نی گوید: «زوائد این جنس دو حرف است حرف اضافه و ضمیر و آن تائی است که در اواخر اسماء معنی اضافه بحاضر دهد چنانک اسبت و غلامت و در اواخر افعال معنی ضمیر حاضر دهد چنانکه میدهدت و میگویدت. حرف رابطه و اثبات و آن کلمه است باشد که در اواخر کلمات فائده اثبات صفت کند در موصوف و ربط صفات کند بموصوف چنانک فلانکس آمده است و نشسته است^۳ و این از اختصاصات لغت پارسی است و سخن در اکثر مواضع بی آن تمام نباشد^۴.

۴ - در حرف ذال که امروز دال تلفظ میکنیم و می نویسیم میگوید: «حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغت مضارع گرداند چنانک آید و ر و ذ و میگوید و میشنوز». در همه جا نوع کلمه ئی را که حرف مفرد مثل دال و تاء یا ادوات^۵ از قبیل مند و گر و ناک باحرشان ملحق میشود معین می کند که فعل است یا صفت یا اسم. اما در اینجا عبارت «کلمات» آورده است.

(۱) جناب استاد معظم آقای ملک الشعراء بهار دامت افاضاته العالیه ظاهراً دنبال همین اصل را گرفته و طریقه صرف و اشتقاق افعال فارسی را بشکل تازه و مبسوط طرح کرده اند.

(۲) ص ۱۷۸ - ۱۷۹ چاپ بیروت.

(۳) در چاپ بیروت نشسته بدون کلمه (است) نوشته.

(۴) ص ۱۸۵ چاپ بیروت و ص ۱۶۱ چاپ تهران.

(۵) بجای لفظ ادوات امروز کلمه بساوند اصطلاح شده و در زبانها افتاده است و با

معنی اصلی بساوند که در فرهنگها ضبط شده بی مناسبت نیست. این بیت از لیبی است:

همه یاره همه خام و همه ست معانی از چکاته تا بساوند

شاید نکته اش این باشد که این کلمات را ریشه فعل و صفت میداند و از این جهت از نوع افعال و صفات و نعوت نمیشمرد.

راجع بکیفیت تقسیم کلمات فارسی باصوّل و نعوت و اسماء و افعال و حروف معانی و ادوات و غیره هم ازین کتاب مطالبی استخراج میشود که من جداگانه یادداشت کرده ام و فعلاً از شرحش میگذرم.

از روی اصطلاحات و مواضعانی که صاحب کتاب المعجم بطور اصل مسلم و اصطلاح متداول در کتاب خود بکار برده است معلوم میشود که پیش از او هم در قواعد فارسی خاصه در قسمت صرف و اشتقاق بحث و گفتگو بوده و ازین جهت بعضی اصطلاحات مخصوص فارسی میان ادبا رواج داشته است از قبیل اصول (یعنی ریشه کلمات) و همچنین علامت مضارع و مصدر فارسی و غیره غیره.

از روی این قرینه میتوان حدس زد که قواعد و اصطلاحات کتاب المعجم از موارد عهد قدیمتر و بیشتر از اوایل قرن هفتم هجری است که شمس قیس کتاب المعجم را نوشته است.

قواعد فارسی در سده هشتم هجری

تألیف ابو حیان نحوی ۶۵۴-۷۴۵

از جمله اطلاعات مهمی که در باره تألیف کتاب راجع بقواعد زبان فارسی بعد از کتاب المعجم داریم این است که در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر کتبی (ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۵) در ترجمه حال ابو حیان نحوی (محمد بن یوسف غرناطی متولد سال ۶۵۴ متوفی در مصر اوائل سنه ۷۴۵) در جزو تألیفات او کتابی مینویسد بنام منطق الخرس فی لسان الفرس که بزبان عربی در قواعد زبان فارسی نوشته بوده اما نسخه این کتاب متأسفانه بنظر ما نرسیده است.

ابو حیان در قواعد نحو زبان ترکی هم کتاب نوشته است بنام زهو الملک فی نحو الترك.

تألیفات او در نحو و صرف عربی هم بسیار است.

کتاب *حلیة الانسان فی حلیة اللسان*
 در قواعد سه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیف ابن مهنا در عهد مغول
 یکنفر دیگر که در قواعد فارسی به عربی کتاب نوشته و خوشبختانه نسخه آن
 موجود میباشد شخصی است بنام ابن مهنا که برای سه زبان عربی و ترکی مغولی
 و زبان فارسی قواعد صرف و نحو نوشته و تألیف او موسوم است بحلیة الانسان فی
 حلیة اللسان. مؤلف این کتاب خود در دوره مغول میزیسته و گفته است که چون
 در این عهد یعنی دوره حکومت مغولان دانستن سه زبان عربی و ترکی و فارسی لازم
 است من برای هر سه زبان کتاب نوشتم.

این کتاب هم چنانکه گفتیم مثل کتاب ابوحنیان به عربی نوشته شده است^۱

قواعد فارسی در مقدمه فرهنگهای فارسی

که از سده یازدهم هجری بعد تألیف شده است

در بعض کتب لغت و فرهنگ فارسی که در سده یازدهم هجری بعد تألیف
 شده از قبیل فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجوی شیرازی که بفرمان
 جلال الدین محمد اکبر شاه بابلی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری) شروع بتألیف کرده
 و در زمان پسرش جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) کتاب را بیابان برده و آن را
 فرهنگ جهانگیری نامیده است و همچنین فرهنگ برهان قاطع که محمد حسین بن خلف
 تبریزی متخلص برهان در سال ۱۰۶۲ هجری قمری (درست سیصد سال پیش) در
 هندوستان برای سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرده مختصری بر سبیل مقدمه راجع
 بدستور زبان فارسی مطالبی نوشته اند که فقط راجع بصرف و اشتقاق است و در باره نحو
 یعنی قواعد جمله بندی فارسی هیچکدام چیزی ننوشته و اصلاً وارد این مبحث نشده اند.

(۱) اطلاع این بنده ازین کتاب رهین اشارت و افادت حضرت علامه زمان جناب
 آقای میرزا محمدخان قزوینی است دامت ایام افاضاته العالیه که پس از ایراد خطابه در فرهنگستان
 منت این آگاهی را برگردن بنده ثابت و لازم فرمودند نسخه این کتاب بنظر ایشان رسیده اما
 این بنده از آن بی اطلاع است.

در مقدمه فرهنگ انجمن آرای ناصری که در ۱۲۸۶ هجری قمری تألیف و در ۱۲۸۸ چاپ شده تألیف رضا قلیخان هدایت الله باشی صاحب مجمع الفصحاء که از فضیلت نامدار سده سیزدهم هجری است هم بتقلید برهان قاطع و جهانگیری و غیره قسمتی از قواعد زبان فارسی نوشته شده که مفصل تر و جامعتر از فرهنگهای پیش است و آنچه نوشته واقعاً درخور قدردانی است.

کتاب قواعد و دستور فارسی در عهد اخیر

در عصر اخیر برخی از متفکرین متوجه شدند که زبان فارسی هم باید باستقلال صرف و نحو مدّون داشته باشد. اما چون همتها رو بیستی داشت چندان رنج تحمل نکردند. از قدما هم نمونه کاملی جز کتب صرف و نحو عربی نبود ازین جهت بهمین مقدار قناعت کردند که کتب صرف و نحو عربی را ترجمه ناقص کنند و نام آن را صرف و نحو فارسی بگذارند با اینکه صرف و نحو و معانی بیان و بدیع فارسی بطور وصف غیر از اضافه است. و ما نحو متعلق بزبان فارسی میخواهیم نه اینکه نحو و صرف زبانهای دیگر را بفارسی بنویسیم اما این دسته از مؤلفین و بعبارت صحیحتر مترجمین کتب زبانهای دیگر را بفارسی ترجمه کرده اند. یا اگر قدمی بالاتر گذاردند بتقلید عربی یا ترکی با زبانهای اروپائی چیزی نوشتند. اتفاقاً دائرة این تألیفات هم بیشتر از صرف و اشتقاق تجاوز نمیکند و شاید بعضی این پندار را داشتند که فارسی اصلاً نحو ندارد یا نحو لازم ندارد غافل از اینکه این پندار غلط محض است و زبان خاصه زبان ادبی مانند فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله بندی اصلاً تصور نمیشود. در باره نحو فارسی بعد ازین هم گفتگو خواهیم کرد. باری از مقدمه فرهنگها که بگذریم میرسیم بکتبی که مستقلاً برای قواعد زبان فارسی تألیف شده و تاریخ تألیف آنها از سده سیزدهم هجری است.

کسانی که در جستجوی اولین مؤلف دستور و قواعد فارسی بطرز تازه در عهد اخیر بوده و در این مقصود کنجکاوی کرده اند تا آنجا که این بنده اطلاع دارم از

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی بالآخر نرفته‌اند. منہم مدتی برابن عقیدت بودم و نخستین مؤلف را آن بزرگ مرد میدانستم تا اتفاقاً برخوردیم بکتابی که در تبریز چاپ شده و تاریخ تألیفش پیش از کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان است. از این جهت عجالهً تا اینجا که اطلاع بهم رسانیده‌ام نخستین کتاب دستور فارسی را که در عصر متأخر تدوین شده است این کتاب می‌شمارم و آن را بعنوان نخستین تألیف در قواعد فارسی معرفی میکنم. اینک کتب مشهوری را که در قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف بترتیب بسمع آقایان محترم می‌رسانم.

نخستین کتاب و پاره‌ئی از کتب دیگر در قواعد

زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است

- ۱- قواعد صرف و نحو فارسی تألیف عبدالکریم بن ابی القاسم ابروانی نخستین کتابی است که در موضوع قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف و در تبریز چاپ شده است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- این کتاب را در زمان سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در آذربایجان تألیف کرده و در مقدمه نوشته است که چون فرزند ارجمند میرزا محمد علی را در تحصیل مراقب بودم درصدد برآمدم که برای او این کتاب را تألیف کنم.
- از آنچه پیش از او نوشته‌اند یادآوری میکنند و می‌گویند در مقدمه فرهنگ قسمتی ازین مطالب نوشته شده اما ناقص است و عشری از اعشار این کتاب نیست.
- مطالب کتاب را در چهارده فائده تقسیم کرده و برای نوشته‌های خود گاهی باشعار فارسی استشهاد نموده است. این کتاب بخط نستعلیق چاپ سنگی شده و در آخر کتاب رقم ۱۲۶۳ (یکهزار و دویست و شصت و دو) نوشته است اما معلوم نیست که تاریخ تألیف است یا تاریخ طبع هرچه باشد بر تاریخ تألیف کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان مقدم است.

۲ - صرف و نحو فارسی تألیف مرحوم حاج محمد کریم خان بن ابراهیم خان کرمانی رئیس و پیشوای سلسله شیخیه کرمان و بعض بلاد ایران. این کتاب بعد از کتاب ابروانی مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده و در مقدمه میگوید که چون فرزند ارجمند محمد بتحصیل صرف و نحو مشغول بود من بتألیف این کتاب پرداختم « و چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال میرود که بسیاری از مسائل صرف و نحو زبان فارسی از من فوت شود و همه آنها بخاطرم نرسد و بدیهی است که این علم مبسوط شده از فکر یک نفر و ده نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده بر آنها توارد کرده هر کس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببیند که بعض مسائل از من فوت شده و بخاطر او میرسد بر من نکته نگیرد ». الحق انصاف داده که نوشته های خود را وحی منزل و مصداق لا تبدیل لکلمات الله شمرده است.

مقصود اصلی مرحوم حاج محمد کریم خان از تألیف این کتاب یاد دادن صرف و نحو عربی بوده اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است.

تاریخ تألیف این کتاب سنه یکهزار و دوست و هفتاد و پنج هجری قمری (۱۲۷۵) درست یازده سال بعد از کتاب ابروانی میشود چه خود در آخر کتاب بتاریخ تألیف تصریح میکند « قدم علی يد مؤلفه کریم بن ابراهیم فی ثالث عشر شهر ذی القعدة من شهر سنه خمس و سبعین من المائة الثالثة عشرة حامداً مصلیاً »

از جمله مطالب ابتکاری حاج محمد کریم خان این است که بجای فاعل و نائب فاعل که در اصطلاح نحو عربی متداول است میگوید فاعل دو قسم میشود یکی فاعل فعلی و دیگر فاعل انفعالی و فعل مجهول فاعل انفعالی و فعل معلوم فاعل فعلی دارد.

۳ - تنبیه الصبیان : کتاب مختصری است در قواعد فارسی که در اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده و در مقدمه آن نوشته است : « بنده در گاه اعلی حضرت ناصرالدین شاه قاجار محمد حسین بن مسعود بن عبدالرحیم انصاری در سنه ۱۲۹۸ (یکهزار و دوست و نود و هشت) که بشغل کارپردازی دولت علیه ایران در طرابزون

اقامت داشت در زمان بیکاری ضمناً بتکمیل زبان فرانسه پرداخت دانست که قواعد فرانسه و عربی بدون فارسی میسر نیست لهذا شروع بترتیب قواعد زبان فارسی نموده پاره‌ئی از آنرا برشته تحریر در آوردم و این رساله را تنبیه الصبیان نام نهادم .

در خاتمه کتاب قسمتی از اغلاط مشهوره را با فصلی که در سال ۱۲۹۶ در اسلامبول راجع بعیوب خط حالیه عموم اهل اسلام و پیشنهاد اصلاح آن نوشته است ذکر میکند . این کتاب بسیار مختصر و کوچک است و برای معانی ادوات و قیود فارسی شواهد شعری هم آورده و بچاپ رسیده است .

این سه کتاب که نام بردم بهترین نمونه بود از کتبی که برای قواعد فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است .

کتابهای مشهور قواعد و دستور فارسی

که در سده چهاردهم هجری تألیف شده است

کتابها که در قرن سیزدهم تألیف شد اگر چه کم و بیش مفید و سودمند بود اما هیچکدام رنگ و صبغه زبان خالص فارسی نداشت بلکه غالب تقلید و ترجمه قواعد عربی بوده اکنون میپردازیم بکتبی که در قرن چهاردهم هجری تألیف شده و بزبان فارسی سرمایه داده و کم کم زمینه را برای آیندگان هموار و آماده ساخته است .

۱ - دستور سخن و دبستان فارسی میرزا حبیب اصفهانی

در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری نابغه ذوق و فضل و ادب مرحوم میرزا حبیب اصفهانی ظهور کرد و بتصنیف دستور فارسی برای فارسی دست یازید و الحق گوی فضیلت از همه کس ربود . اگر درست دقت کنیم و انصاف بدهیم سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی بدست مرحوم میرزا حبیب گذارده شده و از هر جهت شایسته و در بایست است که او را یکی از نوابع و بزرگان فضل و ادب و از خدمتگذاران حقیقی فضل و ادب بشماریم . بسی جای افسوس است که هنوز بیشتر اشخاص این مرد بزرگ را نمی شناسند و اصلاً اسم او را نشنیده و از

خدمات برجسته او آگاهی ندارند آنانهم که او را میشناسند تا کنون در حق شناسی و تعظیم و تجلیل او کوتاهی ورزیده‌اند بر ذمه ماست که ازین مرد بزرگ که خداوند ذوق و ابتکار بوده و عمر خود را در خدمت بزبان و ترویج ادبیات فارسی صرف کرده و تا آنجا که ما اطلاع داریم پیوسته در زیر شکنجه و دانشمند آزاری روزگار سفله نواز بسر برده است در این محضر شریف و این انجمن بزرگ که از حامیان علم و ادب تشکیل یافته است قدردانی و سپاسگزاری کنیم. روان اینگونه رادمردان شاد و تربتشان بر رحمت الهی سیراب باد.

نخستین کسی که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دائره ترجمه و تقلید عرب قدم بیرون نهاده و بالجمله برای زبان فارسی مستقلاً تا آنجا که میتوانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است.

در دیباچه کتاب دستور فارسی که بنام دبستان پارسی نامیده است مینویسد:

« من بنده شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ کردن آن با اهتمام بندگان جناب مستطاب اجل اکرم حسنعلی خان امیر نظام مد ظله العالی چون دیدم که نسخه آن در کار انجام پذیرفتن است و بنظر پاره‌ئی نسخه آن قدری مطول مینماید خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان باز کتابچه سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره‌اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند. در عبارت قدری از نسخه پیش مختصر ترولی در معنی بسیار مکمل تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسحی باسم دبستان پارسی گردانیدم ».

میرزا حبیب سالیان دراز در اسلامبول معلم زبان و ادبیات فارسی بوده و چون دور از وطن خود میزیسته و در کشور غیر فارسی زبان بسر میبرده احتیاج فارسی را بتدوین قواعد خوب احساس کرده است. میرزا حبیب دارای ذوقی سرشار و سلیقه‌ئی بسیار مستقیم بوده، زبان فارسی و ترکی و عربی و بعض السنه اروپائی

را هم خوب میدانسته و از آنها در تدوین قواعد فارسی استفاده کرده^۱ قسمت بیشتر عمر خود را در تعلیم و تألیف و تصنیف و تتبع و تمرین زبان و ادبیات فارسی گذرانده و از همه بالاتر درد و عشق کار داشته و فارسی را برای فارسی دوست میداشته. پس محصول چندین سال رنج و کار و کوشش خود را بنام دستور سخن و دبستان فارسی در دسترس همگان گذارده است.

کتاب دبستان پارسی که برای نوآموزان و شاگردان مدارس نوشته در سال ۱۳۰۸ (هزار و سیصد و هشت) در استامبول بطبع رسیده و بدبختانه در ایران که وطن اصلی اوست نه خود چندین مشهور و شناخته شده و نه کتابش مورد استفاده همه کس قرار گرفته است. اتفاقاً نسخه این کتاب در ایران فراوان نیست و کتاب اول یعنی دستور سخن او را که مفصل تر بوده اصلاً کمتر کسی از فضایی ایران دیده است تا بطلقات دیگر چه رسد. میرزا حبیب کلمات فارسی را بده قسم تقسیم کرده است: اسم - صفت - ضمیر - کنایات - فعل - فرع فعل - متعلقات فعل - حروف - ادوات - اصوات. خود را مبتکر این تقسیم نمیشمارد بلکه میگوید دیگران اینطور تقسیم کردند ما نیز همین شیوه را اختیار کرده ایم. مرحوم میرزا حبیب مصدر را اصل فعل میداند و شش قسم مصدر تصویر میکند بدین طریق:

- ۱ - مصدر اصلی مانند دانستن و جستن و ترسیدن و ناختن.
- ۲ - مصدر جعلی از قبیل فهمیدن و طلبیدن و غارتیدن و هراسیدن.
- ۳ - مصدر بسیط همچون گفتن و شنیدن و رفتن و آمدن.
- ۴ - مصدر مرکب مثل پیام آوردن و برخاستن و بگماه رفتن.
- ۵ - مصدر تخفیفی که آن را مصدر مرخم نیز گویند از قبیل گفت و شنید و رفت و آمد.

(۱) اگر بخواهیم دستور کاملی برای زبان فارسی بنویسیم امروز همه باید از زبان عربی و زبانهای اروپایی و همچنین از زبانهای فارسی پیش از اسلام و شبه های پومی و ولایتی و همچنین از زبان سانسکریت استفاده و استمداد کنیم.

۶ - مصدر دو می . درباره این مصدر میگوید : قاعده کلی است که در بیشتر افعال امر حاضر را گیرند و با افزودن «یدن» در آخر آن مصدری دیگر سازند و بیشتر افعال اینگونه مصادر را معنی تعدیه باشد مانند (بازیدن و تازیدن و خوابیدن و جهیدن) در باختن و تاختن و خفتن و جستن . و این قاعده را در حقیقت از برای وسعت زبان نهاده اند .

و در وجوه اشتقاق گوید جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر و آنچه از امر مشتق باشد پاره بی غیر قیاسی است .

این بنده درباره مصدر و مشتقات و وجوه اشتقاق فارسی عقیده دیگر دارم که در جای خود بتفصیل نوشته‌ام اینجا خواستم عقیده و طرز فکر مرحوم میرزا حبیب را بیان کرده باشم .

۲ - کتاب لسان العجم . این کتاب هم در اوایل قرن ۱۴ هجری در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و وزارت علوم علیقلی خان مخبرالدوله برای کلاسهای دارالفنون در سنه ۱۳۰۵ قمری تألیف شده و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری بطبع رسیده و در آنوقت جمفر قلیخان نیرالملک ناظم دارالفنون بوده است . مؤلف این کتاب مرحوم میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی است و تاریخ انعام تألیف در آخر کتاب بعربی مغلوط نوشته (و كان الفراغ في عشر الثاني من شهر رمضان المبارك سنة خمس و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية عليه وعلى آله آلاف التحية) کتاب لسان العجم ترجمه و تقلید گونه بی از کتب نحو و صرف عربی است . بعض قواعد و اصطلاحات مخصوص بفارسی هم دارد اما بیچیز مهمستک دستور میرزا حبیب نیست .

کلمات فارسی را بتقلید عربی بسه قسم : اسم و فعل و صرف تقسیم کرده و در وجوه اشتقاق درست مثل عربی ماضی را از مصدر و مضارع را از ماضی گرفته و از این جهت خود را سخت بزحمت انداخته و بقلب و تبدیل بسیار قائل شده است . این صیغه سازی در عربی هم واقعا مضحک است . ببینید يك نوآموز عربی مطابق ترتیب شرح امثله چهقدر زحمت میکشد تا « ضریتن » را بسازد حال اگر بخواهند این

اصول را در فارسی اعمال کنند فهم مشتقات برای نوآموزان بی اندازه دشوار خواهد بود. صاحب لسان العجم پنج قسم ماضی در فارسی تصور کرده است بنام : ۱ - ماضی محدود (فروختم و گفتم) . ۲ - ماضی مؤخر (رفته ام و گفته ام) ۳ - ماضی سابق (گفته بودم و رفته بودم) ۴ - ماضی اسبق (گفته بوده ام و رفته بوده ام) . ۵ - ماضی مستمر (میگفتم و میرفتم) . و مضارع را سه قسم کرده است : ۱ - مضارع مخلوط (میگویم) ۲ - مضارع قریب (میخواهم بگویم) ۳ - مضارع بعید (خواهم گفت) .

۳ - دستور کاشف تألیف غلامحسین کاشف از دستور های مفصل معروف است که در قرن ۱۴ هجری تألیف شده . مؤلف این کتاب قواعد فارسی را درست از روی زبان ترکی گرفته و برای فارسی صیغه ها و افعال مخصوص قائل شده و اصطلاحات وضع کرده است . چون این دستور مطابق روح فارسی زبانان وضع نشده است پیش ارباب ادب رونق و اعتباری ندارد و ازین جهت کمتر بدان رجوع میکنند اما صاحب این دستور هم زحمتی کشیده است و نوشته های او خالی از فوائد نیست .

۴ - زبان آموز فارسی تألیف مرحوم میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء پدر فاضل ارجمند عالی مقدار آقای سمید نفیسی حاضر دامت توفیقاته العالیه که از اطبای بزرگ و فضیله و اقمی دوره ناصرالدین شاه بوده و بزبان فارسی خدمت های قابل ستایش انجام داده است از قبیل تألیف فرهنگ و دستور زبان فارسی و نوشتن پزشکی نامه که واقعاً از کتب مهم و باقیمت عهد ناصری است . مرحوم ناظم الاطباء ظاهراً خواسته است دنباله کار مرحوم حاج محمد کریم خان را بگیرد و آن را تکمیل کند . کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان چنانکه گفتم اصلاً برای یاد دادن صرف و نحو عربی تألیف شده و در ضمن قواعدی راجع بفارسی نوشته است اما مرحوم ناظم الاطباء قواعد فارسی را از عربی مجزا ساخته و کتاب خود را بدستور زبان فارسی اختصاص داده . تألیف این دستور در سال ۱۳۱۶ قمری هجری است .

۵ - دستور فارسی آقای قریب یکی از دستور نویسان بزرگ و معروف

عصر حاضر جناب ادیب ارباب استاد معظم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب کرکائی دانشمند مکرّم حیّ و حاضرند که فضائل و مناقب ایشان بر همه شنوگان کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است و بی نیاز از اعاده و تکرار.

سه دوره دستور زبان فارسی که ایشان برای سه کلاس متوسطه تألیف کرده‌اند و سالیان دراز است که در مدارس ایران خوانده میشود شاید همه آقایان دیده و شنیده‌اند تألیفات هیچیک از دستور نویسان باندازه دستور فارسی آقای قریب شهرت نگرفت و باین اندازه (بیدست بار یا متجاوز) در زمان حیات مؤلف چاپ نشد. استاد عالی همقدار ازین جهت گوی اشتها را از همه مؤلفان دستور فارسی ربوده‌اند.

آقای قریب کتب دستور فارسی را از نظر گذرانیده و دنباله کار مرحوم میرزا حبیب را گرفته و از گرامرهای اروپائی هم استفاده کرده‌اند آنچه بنظر ایشان در دستور میرزا حبیب درست آمده پذیرفته و نادرست را رها کرده و بالجمله بنقد و تزییف و جدا کردن سره از ناسره کتابی نوشتند که اکنون مشهورترین کتب دستور فارسی در آموزشگاههای ایران است.

مثلاً مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را چنانکه گفتیم ده قسم برشمرده و آقای قریب بیروی از گرامر فرانسه نه قسم کرده‌اند (اسم - صفت - کنایه - عدد - فعل - قید - حرف اضافه - حرف ربط - اصوات) و در اینکه اصل فعل مصدر است بیروی از میرزا حبیب کرده‌اند. میرزا حبیب مینویسد: «بدانکه اصل فعل مصدر است ص ۵۷ چاپ اسلامبول» و آقای قریب هم مینویسند: «اصل فعل مصدر است - دستور درم و سوم». در فعل التزامی میرزا حبیب میگوید: «التزامی آنست که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد چون» رقتنیم و ماندنیم ص ۶۲ «و آقای قریب مینویسند: «وجه التزامی یا وابسته و تبعی آنست که کار را بطریق شك و تردید و دو دلی و مانند آن بیان کنند مانند خوبست بروید، نباید دروغ گفت». در فعل مضارع «میرود» را اخباری و «برود» را التزامی گرفته‌اند. دیری است که گفته‌اند در وضع اصطلاح مشاحه نیست اما کلمه التزام در اینمورد شاید اصطلاح مناسبی نباشد.

- مرحوم میرزا حبیب اسماء عدد را پنج قسم کرده است :
- ۱- اصلی (يك و دو سه) .
 - ۲- کسری (نیمه و سه يك و پنج يك و چهار يك) .
 - ۳- ترتیبی (دوم و سوم و چهارم) .
 - ۴- توزیعی (دو دو ، سه سه ، چهار چهار) .
 - ۵- مجموعی یا همگانی (یکانه و دو گانه ، نماز پنج گانه ، بروج دوازده گانه)
- اما آقای قریب چهار نوع کرده اند : اصلی و ترتیبی و کسری و توزیعی .

بخش دیگر از کتب قواعد و دستور فارسی

کتبی را که ذکر کردم برای این بود که رشته تاریخ دستور نویسی بهم پیوسته شود و کتابهای مهم و معروف را یاد آور شده باشم . مقصودم استقصای کامل نبود زیرا کتابهای دیگر هم تألیف و چاپ شده و همچنین نسخه های خطی از بعض مؤلفات در دست داریم که چندان قابل ذکر نیست و شاید کتابهایی در این زمینه تألیف شده باشد که ما اطلاع نداریم .

مثلاً از جمله تألیفات قدیم که نسخه خطی آنها در دست میباشد و نظیر کتاب المعجم است ازین جهت که پاره بی از قواعد صرف و اشتقاق را از روی آن میتوان استخراج کرد کتابی است بنام لسان القلم در شرح الفاظ عجم تألیف عبدالقهار بن اسحق ملقب بشریف که در قرن نهم هجری بنام سلطان ابوالقاسم بابر بهادر خان متوفی ۲۶ ربیع الثانی ۸۶۱ تألیف شده و نسخه بی از آن بضمیمه کتاب میزان الاوزان در فن عروض و قافیه تألیف همین مؤلف و بنام همان پادشاه در تملک این جانب است که تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۲ (هزار و دوازده هجری) میباشد . در مقدمه کتاب لسان القلم از کتاب المعجم شمس قیس نام میبرد و رساله خود را مکمل و ملخص کتاب المعجم می شمارد ، ازین صنف تألیفات بسیار داریم که چون مستقلاً مربوط بدستور و صرف و نحو فارسی نیست نام بردن آنها لزومی ندارد .

و آنکهی اینکه گفتیم راجع بنخود ایرانیان بود که غالب برای نوآموزان دستور فارسی نوشته اند و در مدارس و پیش فضیای ایران معروف است از کتب فراوانی که در هندوستان راجع بصرف و نحو فارسی و همچنین قواعد املاء و خط و بدیع و معانی بیان بهمت خود هندیها یا ایرانیان مقیم هندوستان تألیف و طبع و نشر شده است چیزی نگفتم. چه این خود فصل مهمی است که باین مختصر حقیقتش ادا نمیشود. در هندوستان کتابهای بسیار در این مواضع تألیف شده که احصاء و معرفی يك بيك آنها عجاله در این مختصر برای بنده میسر نیست. این مطلب را بوقت و فرصت دیگر واگذار میکنم. اتفاقاً موضوع مهم جالب توجهی است. با اینهمه دریغ آمد که از تعریف و نام بردن مهمترین و بزرگترین کتبی که در صرف و نحو فارسی در هندوستان تألیف شده و بنظر اینجانب رسیده است صرف نظر کنم.

کتاب نهج الادب

کتاب نهج الادب تألیف مولوی محمد نجم نجم الغنی خان رامپورست که در زمان حیات خود مؤلف در سال ۱۹۱۹ میلادی در مطبعه نول کشور واقع در لکهنو طبع شده و بخط نستعلیق نسخه ریز و بهم پکیده در ۸۲۲ صحیفه است. مؤلف این کتاب برآستی در تألیف رنجی برده و اثری بسیار بزرگ و عالی از خود بیاد کار گذارده است. بیش ازین مقدار تحقیق در زبان فارسی از يك نفر هندی انتظار نباید داشت. مؤلف این کتاب عمده توجهش بصرف و نحو عربی بوده و غالب قواعد فارسی را از روی اصول عربی استخراج و با یکدیگر تطبیق کرده است این کتابهم خالی از عیب و نقص نیست چه خوب بود که فارسی زبانان فاضل اگر بزبان و ادبیات و ملیت خویش علاقه مند میباشند عمل این گونه مردمان زحمتکش را سرمشق قرار بدهند و دستور کامل بی عیب و نقص بنویسند. حمل بر خود ستائی نشود من خود در این باره بسیار زحمت کشیده و بادداشتهای فراوان جمع کرده ام و نیز می شنوم که بعض دیگر از علاقه مندان بادبیات و زبان فارسی هم در این باره کار میکنند اما از این زحمات قدردانی نمیشود و ازینرو غالب بی نتیجه میماند. اینجانب در سهیم خود از هیچکس

مزد و اجری توقع و انتظار ندارم اما « الفین فی العلم اشجی محنة علمت » باری مؤلف کتاب نهج الادب مأخذ بسیار داشته و تتبع فراوان کرده است . در آخر کتاب قریب سه صفحه مأخذ خود را نوشته که در حدود سیصد کتاب میشود . بسیاری ازین کتابها اصلاً در ایران نیامده و بنظر ما نرسیده است .

معايب و نواقص كتب قواعد و دستور

فارسی که تا کنون نوشته شده است

مقصودم کتابهایی است که نوشته شده و بنظر من رسیده است . در آنچه ندیده ام نمیتوانم حکم کنم .

پیش از اینکه وارد مطلب شوم بعنوان مقدمه عرض میکنم که قواعد يك زبان باید دارای چه خصوصیات باشد تا درست مقصود و منظور ما را برآورد و این نکات تا حدی مربوط است باینکه قواعد فارسی را چگونه باید تدوین و مرتب کرد .

۱ - قواعد زبان هر قدر شامل تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب داد که بفهم نوآموزان خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی ، خواه فارسی زبان و خواه غیر فارسی زبان نزدیکتر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد .

۲ - قواعد و دستور يك زبان بیشتر بدست اهل همان زبان باید تدوین شود زیرا کسی که اهل زبان نباشد هر قدر هم که رنج متحمل شود باز از لطائف و دقائق آن زبان آگاه نیست و هر قدر خود داری کند باز هم دریافت های فطری او بی اختیار در فهم و نظم مطالب تأثیر خواهد کرد چنانکه فکر و ذوق ایرانی در فنون ادبیه عرب اثر کرد و چیزی بوجود آورد که ساخته و ریخته و پرورده ذوق و فکر ایرانی است .

۳ - دستور فارسی را اینطور تعریف میکنند که عبارت از قواعد کلی است

که بوسیله آنها بتوانند درست بگویند و درست بنویسند. با این مقدمات که عرض کردم دیگر محتاج نیستم که معایب و نواقص دستورها که تا کنون تألیف شده است جزء بجز صورت بدهیم. بزرگترین عیب و نقص این دستورها این است که از روی آنها نه درست حرف زدن را میآموزند و نه درست نوشتن. بهترین دلیلش همین است که ملاحظه میفرمائید در مدارس ما همه شاگردان دستور فارسی میخوانند و قواعد آن را خوب یاد میگیرند اما در نوشتن انشاء هزار گونه دشواری دارند که از روی این دستورها حل نمیشود. بالجمله بزرگترین نقص و عیب این دستورها این است که هیچ فایده بی بر خواندن آنها مترتب نیست و زبان فارسی فعلی با آنها درست تطبیق نمیشود و بسا جمل و عبارات که در تجزیه و ترکیب مورد اختلاف و حیرت است.

عیب این دستورها از آنجاست که قواعدش درست و صحیح مدون نشده و بزرگترین نقصش این است که مطالب ضروری و دانستنی را ندارد یا کم دارد. مثلاً قواعد جمله بندی که اساس درست نویسی است با اصلاً ندارد تا باندازه بی کم است که در حکم معدوم میباشد. طرز استعمال افعال و مورد استعمال هر یک از آنها و همچنین محل و مورد استعمال فاعل و مفعول و قیود و حروف اضافه از روی این دستورها دانسته نمیشود. موارد تقدیم و تأخیر اجزاء جمله از روی این دستورها معلوم نمیشود. هرگاه در يك جمله چند قید داشته باشیم خواننده نمیداند که هر کدام از قیود را کجا و چگونه بکار ببرد؛ اینگونه قواعد را باید در دستور نوشت تا مردم یاد بگیرند و درست چیز بنویسند.

پاره بی از معایب و نقائص این دستورها را محض نمونه یاد آور میشویم:

۱. حروف ثجهی فارسی

حروف هجای فارسی را بعضی ۲۴ و برخی ۲۵ نوشته اند. کسانی که بیست و پنج نوشته اند همزه و الف را دو حرف شمرده اند. و میگویند هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی یعنی «نا، حا، صاد، ضاد، طا، ظا، عین، قاف» و میگویند هرگاه یکی از این هشت حرف در کلمه بی دیده شود باید حکم کرد که

آن کلمه عربی است یا ترکی یا فارسی که از اصل خود تغییر یافته . اولاً باید دانست که آهنگها و حروف فارسی منحصر بیست و چهار یا بیست و پنج نیست چه بعض آهنگها هم اکنون در زبان فارسی داریم که برای هر يك از آنها علامتی ممتاز لازم است .

مرحوم میرزا حبیب بعنوان تبصره مینویسد در مقدمه دستور اللغة ادیب نظری مسطور است که در زبان پارسی دو حرف دیگر بوده است بدین شکل « خو » ، « قو » که یکی را مانند « نخ » و دیگری را مانند « ق » تلفظ مینمودند و اکنون هم در میان شیرازیان و لران و کردان تلفظ آنها باقی است .

ثانیاً اینکه همزه و الف را دو حرف شمرده اند باید دانست که الف در امثال کلمه « دانا ، شایا » و امثال آنها از حرف مصوتّه (Vowelle) و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی است و با واو و یا تفاوت دارد زیرا واو و یاء گاهی غیر مصوتّه (کنسن Consonne) میباشد مانند واو در « هنرور » و یاء در « پایندان » و در بعض موارد جزو حروف مصوتّه و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی اند مانند « بولاد ، بیدار » . اما همزه همه جا حرف بی صدا « کنسن » است .

ضمناً این نکته را یاد آور میشوم که همزه در کلمات فارسی جز در اول کلمه وجود ندارد و امثال کلمات « آیین ، آینه ، پایین » که تصور میکنند همزه در وسط کلمه واقع شده اشتباه است و صحیح این کلمات یاء است نه همزه . و همچنین کلمه « موبذ » صحیح واو است نه همزه . و اینکه در رسم الخط های قدیم گاهی دیده میشود که روی با علامت « همزه » بشکل « ء » گذارده اند در اصل یاء کوچک ابتری است که بشکل همزه نوشته میشده و این علامت برای تعیین آهنگ حرف بوده و تدریجاً اشتباه شده و کم کم باهنگ همزه عربی تلفظ کرده اند .

و نیز این نکته را متذکر میشوم برخلاف آنچه توهم میشود که کلمات فارسی حروف اعراب ندارد اتفاقاً اعراب بمعنی آهنگ تلفظ کلمه جزو کلمات فارسی است مثلاً کلمه « دانا » از دو آهنگ یا دو سیلاب (Syllabe) ترکیب شده (دا + نا) و همچنین « دارو » و « یاری » و امثال آنها . پس کلمه دانا در حقیقت دو حرف

دال و نون است با حرف اعراب یعنی الف که از حروف مصوته میباشد. اما اعراب بدان معنی که علمای نحو عرب گویند (اختلاف او آخر کلمه باختلاف عوامل) اصلاً در زبان فارسی مورد ندارد. و بالجمله کلمات فارسی هم عیناً مثل کلمات فرانسه از کنسن (Consonne) و ویل (Voyelle) تشکیل میشود.

ثالثاً اینکه میگویند هشت حرف در کلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این عقیده و مبدأ آن چه بوده است.

در مقدمه کتاب جمهره ابن درید^۱ شرحی راجع بحروف نوشته و حروف مخصوص و مشترك عرب و عجم را معین کرده است و عین عبارت او را چون طولانی است نمیخوانم خلاصه بی از آن بدینقرار است. میگوید حروفی که عرب استعمال میکنند ۲۹ حرف است که برگشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دو حرف «ح» و «ظ» مختص بعرب است. و شش حرف «ع» «ص» «ض» «ق» «ط» «ث» مشترك میان عرب و اندکی از عجم است. و حروف دیگر مشترك میان عرب و عجم است جز اینکه همزه در کلام عجم جز در ابتدای کلمه نیاید^۲.

۱ - ابوبکر محمد بن حسن بن درید از دی بصری تولدش در بصره ۲۲۳ و فانش در بغداد ۳۲۱ هجری قمری.

۲ - در مقدمه جمهره ابن درید (ج ۱ ص ۴ - ۵ چاپ حیدرآباد مینویسد: اعلم ان الحروف التي استعملتها العرب في كلامها في الاسماء والافعال والحركات والاصوات تسعة وعشرون حرفاً مرجعها الى ثمانية وعشرين حرفاً. منها حرفان يختص بهما العرب دون الخلق وهما الحاء والطاء. و زعم آخرون ان الحاء في السريانية والبرانية والحبشية كثيرة وان الطاء وحدها مقصورة على العرب. و منها ستة اخرى للعرب ولقبيل من النجم و هن العين والصاد والضاد والقاف والطاء والثاء و ماسوى ذلك فلخلق كلمهم من العرب و المعجم الا الهزمة لم تأت في كلام المعجم الا في الابتداء. و هذه الحروف تزيد على هذا العدد اذا استعملت فيها حروف لا تتكلم بها العرب الا ضرورة فاذا اضطرروا اليها حولوها عند التكلم بها الى اقرب الحروف من مخارجها. فمن تلك الحروف الحرف الذي بين الباء والفاء مثل (بور) اذا اضطرروا اليه قالوا (فور) و مثل الحرف الذي بين القاف والكاف والجيم والكاف و هي لفة سائرة في اليمن مثل (جمل) اذا اضطرروا اليه قالوا (كمل) بين الجيم والكاف و مثل الحرف الذي بين الباء والجيم و بين الباء والشين مثل غلامى فاذا اضطرروا قالوا (غلامج) فاذا اضطرر المتكلم قال (غلامش) و كذلك ما اشبه هذا من الحروف المرغوب عنها.... و مثل الحرف الذي بين الباء والجيم اذا اضطرروا قالوا (غلامج) و كذلك الباء المشددة تحول جيا فيقولون (بصرج) و (كوفج) ... الخ.

رابعاً باید دانست که در تغییر الفبای پهلوی بالفبای عربی بسیاری از آهنگهای مشترك که در زبان دشوار پهلوی بود واضح و نمایان گشت. اما بعضی مخارج حروف کم کم از میان رفت. شاید علت اینکه پاره‌یی از کلمات از قبیل اصفهان، طهران، طبرستان و امثال آنها را از قدیم بصاد و طاء نوشته‌اند این باشد که مخرجی و آهنگی مخصوص داشته که تلفظ آن نزدیک بمخارج صاد و طاء بوده است از این جهت است که ما معتقدیم املاء این کلمات را امروز هم محفوظ باید داشت.

برخی تصور میکنند که نوشتن امثال صد و شصت « عدد » و اصفهان و طهران و طبرستان بصاد و طاء از تصرف عربی زبانان یا عرب مآبان بوده اما این تصور کاملاً خالی از دلیل است چه اگر تعریب علت این تغییر بود چرا کلمات ترشیز و تبریز و ساوه و ساری و امثال آنها را بصاد و طاء ننوشته‌اند و فقط در بعضی کلمات این عمل را اجرا نمودند. وانگهی مگر « ت و س » در عربی نبود یا در زبان عربی ثقیل بود که آنرا بصاد و طاء بدل کنند و بعلاوه چه احتیاجی بتعریب کلمه صد و شصت داشتند با آنکه هیچ عربی زبانی بجای کلمه مائة و شصتین صد و شصت استعمال نمیکنند.

پس معلوم میشود که خصوص این کلمات در لهجه فارسی قدیم شاید آهنگی مخصوص داشته که میان صاد و سین و تا و طاء تلفظ میشده بطوری که بیشتر نزدیک بصاد و طاء بوده است و خواسته‌اند این آهنگ را نگاه داشته باشند. نظیر اینکه بعد از حروف خاء در پاره‌یی از کلمات واو معدوله مینویسم « خواستن - خواهش - خوار - خوش - خواب » که اکنون واو معدوله تلفظ نمیشود و برخی بهمین جهت شاید معتقد باشند که اصلاً واو معدوله را از کلمات فارسی برداریم و مثلاً « خوار » بمعنی ذلیل و زبون را « با خار » مقابل گیل یک جور بنویسیم غافل از اینکه این کلمات را عیناً بهمین شکل که تاکنون سنت جاریه بوده است باید حفظ کرد زیرا این کلمات بخصوص که واو معدوله دارند در اصل فارسی تلفظ خاصی داشته‌اند باینگونه که حرف خاء پیش از واو معدوله حرکتی مابین ضمه و فتحه داشته و واو معدوله خود یکی از حروف اعراب و علائم آهنگهای فارسی است که جزو کلمه نوشته میشود.

تعجب میکنم از يك طرف میگویند املاء کلمات فارسی از این جهت ناقص است که حرکات و حروف وبل ندارد و از يك طرف واو معدوله را که یکی از حروف اعراب ویژه فارسی است میگویند باید در کتابت انداخت! باز از نظائر کلمات اصفهان و طهران که گفتیم آهنگ مخصوصی میان صاد و سین و تا و طاء داشته کلمه «توت» است که «توز» و «توث» هم در عربی استعمال شده چنانکه شاعر گوید:

احلی واشهی لعینی ان مررت به من کرخ بقداد ذی الرمان والتوث

اینکه توت را ثاء مثلث یعنی «توث» آورده اند بهمین علت است که حرف ثاء در لهجه فارسی آهنگی نزدیک ثاء مثلثه داشته و ازین جهت ثاء تبدیل شده است وگرنه چنانکه گفتیم حرف «تا» در عربی کمیاب یا بر زبان سنگینی نیست تا تبدیل بحرف دیگر شده باشد.

معمولاً در تعریب کاف عربی را بجیم و کاف فارسی را بقاف مبدل کنند. مگر کاف عربی بالهجه عربی سازش نداشت که آن را بجیم تبدیل کردند؟ علت این تبدیل ناسازگاری نبود بلکه سبب اصلی این بود که مخارج این حروف را بهمان آهنگ که در لهجه فصیح صحیح فارسی بگوش می شنیدند مأخذ قرار میدادند و نزدیکترین حرف عربی را بجای آن میگذارند. بدین قیاس میتوان حدس زد که حرف کاف در اواخر کلمات «بنفشک» و «فیروزک» و «موزک» آهنگی نزدیک بجیم عربی داشته و ازین جهت تبدیل بجیم شده است و «بنفسج» و «فیروزج» و «موزج» نوشته و گفته اند اما کلمات «کاک» و «چک» را چون در لهجه فارسی کاف شنیده بصورت کاف ضبط کرده و در تعریب آنها «کک» و «سک» گفته و نوشته اند. و کلمه «نیزک» و نظایر آنرا نیز بآهنگ کاف شنیده و بهمین آهنگ پذیرفته و ضبط و استعمال کرده اند.

املاء کلمات اصفهان و طهران و امثال آنها شاید اصلاً مربوط بعربی زبانها نباشد بلکه خود فارسی زبانها موقعی که الفبای عربی را اختیار کرده برای آهنگها و لهجه های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها با عیناً آهنگ فارسی است یا نزدیکترین علامات و حروف الفبای عربی بفارسی باشد.

بیش ازین در این مورد مصدع نمیشوم اگر بخواهم در این موضوع یعنی در باره تأثیری که الفبای عربی در آهنگهای فارسی و تلفظ فارسی کرده است وارد شوم سخن بدر ازا میکشد. ملالت خاطر شنوندگان محترم را بیش ازین جایز نمیدانم.

۴. آهنگها و حروف هویای فارسی

بیشتر دستور نویسان میگویند که برای تلفظ حروف در زبان فارسی سه حرکت (زبر و زیر و پیش —) و سه حرف داریم (و. ا. ی). مرحوم میرزا حبیب هاء بیان حرکت را نیز علاوه کرده و نوشته است که «الف و واو و یا گاهی بیان فتحه و ضمه و کسره را باشد و «ه» بیان فتحه و کسره هر دو را چون نگونسار، سبکسار، شمار، سپار، دو، تو، چو، غور، زور، نی، کی، چی، دبه، اهریمن، نه، نموده» بوده. در دستور آقای قریب مینویسد سه حرف عبارت است از «و ای» یعنی واو ماقبل مضموم و الف ماقبل مفتوح و یاء ماقبل مکسور همچون «باغ» و «بود» و «بید». آهنگهای فارسی و حروف مصوتة بیش از سه یا چهارتاست. درست است که واو و یاء در کلمات فارسی گاهی برای بیان حرکت یعنی از حروف مصوتة است اما کیفیت آهنگ آن تفاوت دارد. مثلاً واو معروف در کلمات «نوروز»، «فروز»، «آموز» با واو مجهول در امثال «شور»، «کور»، «مور» و همچنین یاء مجهول در کلمه «سیر» ضد گرسنگی و همچنین «شیر» درنده با یاء معروف در «سیر» مرادف پیاز و «شیر» خوردنی در قدیم دو آهنگ داشته و هم اکنون هر دو آهنگ در بعضی لهجه های بومی از قبیل لهجه کرد ها باقی مانده است. بنابر این واو معروف و واو مجهول و همچنین یاء معروف و یاء مجهول دو آهنگ متمایز است که از مختصات زبان فارسی شمرده میشود و باید در حروف مصوتة کاملاً شرح داد. و همچنین واو در کلمات «نو»، «خسرو»، «آهنگ مخصوصی است که با واو «بو»، «مو» تفاوت دارد و بنابر این هم آن را یکی از آهنگهای مخصوص فارسی باید شمرد و همچنین آهنگ واو در امثال «دو»، «تو»، «چو» خود حرف مخصوص و آهنگ مخصوصی است و همچنین یاء در کلمه «پیک»، «کیک» با یا در امثال کلمه «باریک»، «تاریک»

آهنکش تفاوت دارد. و همچنین تلفظ کلمه «دی» بمعنی ماه زمستانی و «می» بمعنی باده و شراب و «نی» بمعنی نای نواختن، آهنک و تلفظ مخصوصی دارد که با کلمه «دی» بمعنی دیروز و «می» در (همی) و «نی» بمعنی نیست کاملاً ممتاز است. و او معدوله را نیز پیش از این گفتم که از حروف مصوته مخصوص فارسی میباشد. اینها که گفتم و جز اینها که این بنده در محل خود بقدر وسع استقصاء کرده ام همه جزو آهنکها و حروف مصوته (ویل) زبان فارسی است که باید در دستور برای نوآموزان کاملاً تشریح شود.

۳. تقسیمات کلمات

قسمت بندی کلمات اساس دستور است چه هر قدر تقسیم کلمات صحیحتر و روشنتر باشد فصول و ابواب و مطالب دستور منظمتر و فهم و ضبط آن برای نوآموزان آسانتر خواهد بود پس در قسمت بندی کلمات کاملاً دقت باید کرد.

پیش گفتیم که مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را ده قسم برشمرده است (اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات، اصوات).

اسم عدد را داخل اقسام اسم شمرده و مقصودش از «فرع فعل» اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه و صیغه مبالغه و اسم آلت و نظائر آنهاست. و غرضش از «متعلقات فعل» نعت و توكید و حال و تمیز و ظرف زمان و ظرف مکان و قیود است و از حروف، حروف بسیطه و ساده یعنی حروف تهجی را از الف تا یاء اراده کرده و از ادوات امثال کلمه «از» و «تا» و «اندر» و «اگر» و نظائر آنها را خواسته. مرادش از اصوات کلمات «آه» و «آخ» و «وه» و «آوه» است.

در باره تقسیم کلمات گفتگوی بسیار داریم که تفصیل و شرح آنها موجب اطالۀ سخن و ملالت خاطر مستمعین میشود. همین اندازه عرض میکنم که قسم ششی با قسم ششی تفاوت دارد. و اقسام متداخله را نباید جدا جدا نوع مستقل و قسم یکدیگر شمرد. مقصود از تقسیم کلمات تقسیم بحسب نوع است نه بحسب شخص

و اگر بخواهند تقسیم بحسب شخص و مورد کنند و طرز استعمالات هر کلمه‌یی را در نظر بگیرند و هر کدام را قسمی جدا گانه بشمارند اقسام کلمات فارسی از صد قسم هم متجاوز خواهد بود.

پس باید کلمات را بطور کلی در نظر گرفت و آنها را دسته بندی کرد بطوریکه کاملاً از یکدیگر جدا باشند آنگاه هر نوعی بخصوص را نامی مخصوص باید داد نه اینکه اقسام متداخله و احوال استعمال يك کلمه را اقسام و انواع کلمات قرار بدهند. مثلاً می‌بینیم که قید و صفت را با نعت نحوی دو نوع جدا گانه از اقسام کلمات قرار داده‌اند و کلمه خوب را در یکجا داخل نوع صفت و در یکجا داخل قید و صف شمرده و آنرا دو نوع از کلمات فارسی بحساب آورده‌اند.

با اینکه نعت نحوی که بیان چگونگی موصوف را میکند باقید و صف و حالت دو طرز استعمال است نه دو نوع مستقل کلمه مثال میزنم: کلمه خوب بحسب صرف و اشتقاق و صف صرفی است که گاهی در استعمال بصورت صفت و نعت نحوی در می‌آید مانند این جمله که گوئیم «علی کاری خوب کرد» و گاهی قید حالت واقع میشود چنانکه بگوئیم «علی خوب کار کرد». بنابر این نمیتوان گفت که لفظ «خوب» دو نوع کلمه است و حال اینکه در دستورهای فعلی مراجعه کنید چگونه کلمه خوب و بد و زشت و زیبا و امثال آنها را یکجا داخل قسم صفت و در جای دیگر داخل قسم قید شمرده‌اند. نمونه دیگر از اشتباهات این تقسیم بندی که قسم شیئی را قسم آن شمرده‌اند این است که حرف اضافه و حرف ربط را دو نوع جدا گانه شمرده‌اند با اینکه هر دو قسم داخل نوع حرف‌اند و مطابق تقسیم طبیعی بایستی اینطور گفته باشند که یکی از انواع کلمه نوع حرف است آنگاه حرف را دو قسم کنند یکی حرف ربط و دیگری حرف اضافه.

اگر مقصود این است که معنی آنها و تعریف آنها فرق دارد و ازین جهت دو نوع شمرده شده است بنا بر این لازم بود که اسم عام و خاص و ذات و معنی و اسم معرفه و نکره و اسم مفرد و جمع و همچنین نظائر آنها را جدا گانه بشمارند

و اقسام حروف ربط مثل شرط و تعلیل و نظائر آنها را نیز هر کدام نوعی جداگانه بشمارند. و آنکهی موصول و عدد هم بحسب حقیقت و هم بحسب تعریف منطقی داخل نوع اسمند با اینکه هر کدام جداگانه نوعی بخصوص شمرده شده اند. در مبحث اصوات کلمه « زینهار - مرحبا - آفرین » جزو اصوات شمرده شده با اینکه این کلمات در حقیقت اسم فعلند و اگر مناط این است که این کلمات از آهنگها تشکیل شده باید همه کلمات فارسی را جزو اصوات شمرد زیرا همه آنها در جنس صوت که از دهن گوینده خارج میشود مشترک اند.

بعضی بتقلید عربی کلمات فارسی را بر سه قسم اسم و فعل و حرف تقسیم کرده اند. این تقسیم اگر چه در محل خود کاملاً صحیح و منطقی است زیرا تقسیم عقلی است باین طریق که کلمه یا بخودی خود معنی دارد یا نه. آنکه بخودی خود معنی ندارد حرف است. و آنکه بخودی خود معنی دارد یا مقرر بزمان است و یا مقرر بزمان نیست - آنچه مقرر بزمان است فعل و آنچه مقرر بزمان نیست اسم گویند. این تقسیم چون دایر میان نفی و اثبات میشود تقسیم عقلی است - اما این نوع تقسیم برای کلمات فارسی خوب نیست و باید کلمات فارسی را با روح زبان فارسی تقسیم کرد.

بنظر این بنده ممکن است کلمات فارسی را شش قسم کنند: اسم، صفت، فعل، حرف، صوت، اسم فعل.

کنایات و قیود و عدد بحسب موارد استعمال و طرز استعمال داخل نوع اسم یا صفت خواهند شد. و حروف ربط (پیوند) و حروف اضافه (بہتر این است که بجای حروف اضافه حروف صله بگویند زیرا مناسبت کلمه صله در این مورد بیشتر از اضافه است) داخل نوع حرف میشوند.

مقصود از اسم فعل کلماتی است از قبیل آفرین، دریغ، زینهار و نظائر آنها و اینکه اسم فعل را يك نوع جداگانه شمرده ایم از این نظر است که این کلمات در حقیقت برزخی است میان اسم و فعل، و چون از حیث خاصیت نه کاملاً داخل

اسماء و نه بتمام جهت داخل افعال میشوند باید نوعی جدا گانه شمرد و اگر اسم فعل را نوعی جدا گانه در مقابل اسم و فعل ندانیم نیز ممکن است که این نوع کلمات را داخل اقسام اسم یا فعل و انواع کلمات فارسی را پنج نوع قرار بدسیم .

هريك از این انواع را که گفتیم نیز اقسامی است . مثلاً اسم و فعل هر کدام بجهاتی چند قسمت بندی میشوند نظیر اسم عام و اسم خاص و معرفه و انکره و ماضی و مضارع و امثال آنها .

حرف نیز بيك نظر تقسیم میشود بحروف مبانی و حروف معانی . حروف مبانی حروف هجائی است که کلمات از آنها تشکیل میشود و بخودی خود معنی ندارند و حروف معانی حروفی است که چون بکلمه دیگر می پیوندند معنی و مفهوم می ایجاد میکنند مانند حرف « ب » در جمله « بدو گفتم » و حرف « الف » در « خوشا بسا - گویا - دانا - بینا » و امثال اینها . - همچنین حرف « ی » در مورد تنکیر و نسبت و نظائر آنها .

حروف معانی ممکن است يك حرف از حروف مبانی باشند مانند « الف » و « ب » و « ی » که گفتیم - و ممکن است از چند حرف تشکیل شده باشند مانند « از ، بر ، اگر ، آیا ، » و امثال آنها .

پساورندها و پیش آورندها نیز هر کدام قسمی از اقسام حروف شمردن میشوند .

۴ - اشتقاق کلمات فارسی

یکی از موارد مهم که در حقیقت جان دستور شمردن میشود مبحث اشتقاق و کیفیت مشتقات فارسی است اگر این مبحث درست بنیاد شود و طرحی که در آن میریزند خوب باشد در حقیقت رکن عمده دستور کامل شده است ، اینجاست که باید دقت کرد و هر قدر که ممکن است قواعد کم اشتباه و نزدیک بفهم طرح نمود تا اساس دستور بر بنیاد صحیحی استوار شود ، متأسفانه در دستورها که تا کنون نوشته شده بهیچوجه رعایت این نکته را نکرده اند آنچه در باره اشتقاق کلمات فارسی گفته اند هم بی دلیل است و هم دشوار و هم پراستثناء ، يك طفل نوآموز برای یاد گرفتن

افعال بیقاعده و با قاعده و سماعی و قیاسی و تبدیل حروف بیکدیگر با آنهمه بی انضباطی که در دستورها دیده میشود عمر خود را تباه میکند و عاقبت کیفیت اشتقاق کلمات فارسی را یاد نمیگیرد.

برخی بتقلید عربی اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته و همانطور که صیغه های عربی با آنهمه طول و تفصیل مضحك از مصدر ساخته میشود مشتقات فارسی را با حذف و ابدال و تغدیر و تبدیل از مصدر میسازند و چون اساس را بغلط گذارده اند هر چه پیش میروند اشتباهات و دشواریها و بیقاعدگیها بیشتر میشود. در دستور مرحوم میرزا حبیب و آقای قریب هم چنانکه پیش گفتیم اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته اند، اما برای تسهیل کیفیت اشتقاق قدمی برداشته و مبدء اشتقاق را با وجوه اشتقاق فرق گذاشته اند بدین معنی که اصل مشتقات را مصدر میدانند اما در وجوه اشتقاق مرحوم میرزا حبیب میگوید: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر، و آنچه از امر مشتق است پاره بی غیر قیاسی است (ص ۷۰ چاپ استامبول) و آقای قریب مینویسد: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر (ص ۱۲۹ دستور سوم چاپ ۱۷). اینکه مبدء اشتقاق را با کیفیت اشتقاق یعنی اصل مشتقات را با طریقه صیغه سازی فرق گذاشته اند بد نظری نیست اما بهیچوجه دردی را دوا نمیکند زیرا بنا بر هر دو طریقه باز افعال تام و با قاعده و بیقاعده و موارد استثناء در کیفیت اشتقاق بقدری است که زبان فارسی را از اعتبار میاندازد. مثلاً میگویند: حرف «خ» به «ز» تبدیل میشود مانند انداختن و بینداز و اندوختن و بیندوز، و در موارد استثناء گاهی به «سین» تبدیل شود مانند شناختن و بشناس، و گاهی به «شین» تبدیل میشود مانند فروختن و بفروش و گاهی در اصل کلمه تغیر حاصل میشود مثل کسینختن و بکسل و پختن و پیز.

و همچنین گویند و او بالف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند مانند «سودن» و «بسای» و «پیمودن» و «بیمای» و موارد استثناء آن هم بسیار است مانند «بودن» و «باش» و «غنودن» و «بغنو» و «درودن» و «بدرو» و «شنودن» و «بشنو».

و همچنین در ذیل هر قاعده بی چند مورد استثناء پیدا میشود با اینکه ممکن است وجوه اشتقاق و طرز صیغه سازی کلمات فارسی را طوری طرح کنند که هم نو آموز زودتر یاد بگیرد و هم قاعده کم استثناء باشد. مثلاً برای صیغه سازی مشتقات فارسی بگویند نو آموز دو صیغه را یاد بگیرد یکی فعل ماضی و دیگر فعل امر سپس همه مشتقات را باین دو صیغه برگرداند. مثلاً در فعل رفتن دو صیغه « رفت، رو » را یاد میدهند آنکاه میگویند کلمات « رفتن و رفتار و رفته » از « رفت » ساخته میشود و « رونده و میروود و روش » را از کلمه « رو » میسازند. و همچنین « دانست و دان » را یاد میدهند و میگویند « دانستن و دانسته » از هیئت « دانست » و « داننده و دانا و داند و دانش » از هیئت « دان » ساخته میشود.

اینکه گفتم نظرم بمبده اشتقاق و ریشه مشتقات فارسی نیست زیرا این معنی خود مورد اختلاف عقاید است و دقت بسیار لازم دارد منظورم تنها کیفیت اشتقاق است که بقول صر فیان عرب صیغه سازی میگویند - و اینکه گفتم « دانا و داننده و داند و دانش » از « دان » ساخته میشود نه منظور این است که این کلمات از فعل امر بمعنی امری مشتق اند بلکه مقصود هیئت و ریخت کلمه است.

اگر بیان بنده در این موقع قاصر باشد بحمد الله فهم شنوندگان بلند است و مرا در ادای مقصود یاری میکند.

چون سخن بمبحث اشتقاق رسید بد نیست که پاره بی از عقاید علمای ادب را در باره جامد و مشتق و کیفیت اشتقاق مخصوصاً در کلمات فارسی یادآور شویم.

جامد و مشتق و اقوال مختلف در باب اشتقاق

معروف این است که لفظ را بجامد و مشتق قسمت میکنند. مثلاً در عربی گویند ناصر و منصور مشتق از « نصر » است اما اسد و رجل جامدند نه مشتق - و حروف همگی جامدند و در فارسی هم مثلاً نشسته و مینشینند را مشتق و « از، در، بر » و دیگر ادوات را همگی جامد می‌شمارند.

غالب نحویان عرب از قبیل خلیل و سیبویه و اصمعی و ابو عبیده و قطرب همگی قائل به همین تقسیم اند اما نبطویه که یکی از نحوات مشهور است منکر این تقسیم شده است و گوید تمام الفاظ جامدند، هیچ لفظی از لفظ دیگر مشتق نیست و هر کلمه بی خود وصفی خاص دارد. و برعکس زجاج و در ستویه که دوتن از نحو دانان و ادبای معروفند معتقدند که همه الفاظ مشتق اند و حتی حروف نیز هر کدام اصل و زیشه اشتقاق دارند. معروف است که زجاج در این باره تألیفی کرده و ابن جنی هم کتابی نوشته و اشتقاق حروف را در آن بیان کرده است که آنیکه معتقد باصل اشتقاق میباشد درباره اشتقاق فعل و وصف از مصدر اختلاف دارند. کوفیان معتقدند که مصدر مشتق از فعل است زیرا مصدر فرع است و فعل اصل و مصدر از فعل انتزاع میشود از این جهت میگویند «نصرته نصرأ و اعنته اعانة». اما بصریان میگویند فعل مشتق از مصدر است میان علمای نحو و ادب و فن اصول فقه عقیده بصریان شهرت دارد و عقیده کوفیان مهجور و متروک میباشد ازینرو این معنی تقریباً جزو اصول مسلم شمرده شده که فعل از مصدر مشتق است. در باره اشتقاق فعل از مصدر در مبحث الفاظ کتب اصول سخنها و قیل و قالهاست برخی میگویند که هیئت مصدر اصل مشتقات است یعنی مثلاً هیئت «نصر» بفتح نون و سکون صاد مبداء اشتقاق میباشد و همین مبداء بصور وصیغه های مختلف تصریف میشود. و گروهی معتقدند که هیئت مصدر مبداء اشتقاق نیست بلکه ماده مصدر یعنی مثلاً «ن ص ر» مبداء اشتقاق میباشد نه هیئت مصدر. بعضی گویند ریشه مشتقات مفهوم بسیط اسم مصدری است که بصور کونا کون در میآید. عقاید دیگر نیز در این باره هست و برای هر عقیده دلائل و استحساناتی ذکر کرده اند که نقاش فعلاً ازومی ندارد.

عقاید مختلف در اصل مشتقات فارسی

در اینکه اصل مشتقات فارسی چیست اینجانب تا کنون بهفت عقیده مختلف بر خورده ام که بطور فهرست نقل میکنم.

۱ - اصل مشتقات مصدر است و تمام مشتقات از مصدر باز میگردند عیناً

بطوری که در صرف عربی گفته اند.

این عقیده بهیچوجه درست نیست زیرا برای ارجاع مشتقات بمصدر آنقدر حذف و ابدال و قلب و احتیاج داریم که در تحت قاعده در نیاید، و آنکسی هر قاعده که با این اصل طرح کنیم باندازه بی موارد استثنا دارد که مستثنیات بیش از مصادیق خود قاعده میشود.

۲ - اصل مشتقات مصدر است اما در کیفیت اشتقاق صیغه سازی بعض مشتقات از مصدر و برخی از فعل امر ساخته میشوند. بعضی اسم مفعول را هم علاوه کردند که پیش شرح دادیم.

۳ - اصل مشتقات فعل امر است. این عقیده اگرچه با روح زبان فارسی سازگارتر از عقیده اول است اما باز قاعده کم استثناء در این مورد نتوان یافت و باز در وجوه و کیفیت اشتقاق و صیغه سازی محتاج بحذف و ابدال و تغییرات خلاف قاعده خواهیم شد.

۴ - برخی گویند اصل مشتقات فارسی دو چیز است: مصدر و اسم مصدر و جمیع مشتقات یا از مصدر ساخته میشوند یا از اسم مصدر - مثلاً در فعل « رفتن » صیغه مصدر (یعنی رفتن) و اسم مصدر (روش) اصل است و بعض مشتقات مانند « رفت ، رفته » از مصدر و برخی از قبیل اسم فاعل (رونده) و فعل مضارع (رود) و فعل امر (رو) از اسم مصدر ساخته میشود.

این عقیده از عقیده های پیش صحیحتر و بهتر است اما یک عیب بزرگ دارد و آن این است که همه افعال فارسی مصدر و اسم مصدر ندارند مثلاً اسم مصدر بردن و بستن و شستن استعمال نشده و ازین جهت یاد دادن این قاعده بنوآموزان دشوار میشود و اگر این عقیده مطابق روح زبان درست باشد از جنبه تعلیمی و شمول ضابطه که در آغاز این مبحث شرح دادیم ناقص است.

بعض کسانی که دارای این عقیده میباشند میگویند که مصدر پاره‌یی از افعال فراموش شده و متروک و مهجور مانده است و ازین مصادر مهجور گاه هیچ کجا در محاوره و نظم و نثر فعلی اثری یافته نمیشود و گاه هست که نمونه‌یی از استعمال

آنها در بعض زبانهای محلی یافته میشود مانند اسم مصدر آمدن بصیغه «آیش» که در نظم و نثر فصیح فعلی استعمال ندارد اما در بعض زبانهای محلی (نواحی اصفهان و کرمان و غیره) متداول است.

۵ - بعضی گویند که اصل مشتقات فارسی دو چیز است: ماضی و فعل امر صیغه مصدر را نیز مشتق از فعل دانند و گویند پاره‌یی از مشتقات از قبیل اسم مفعول و صیغه مبالغه و صیغه مصدر از فعل ماضی ساخته میشود. و بعض مشتقات از قبیل اسم مصدر و اسم فاعل و فعل مضارع از فعل امر مشتق اند.

۶ - بعضی معتقدند که هر فعلی ریشه‌یی دارد که آن ریشه گاهی بصورت هیئت امر در می‌آید نه بمعنی فعل امر. مثلاً ریشه فعل رفتن و گرفتن کلمه «رو» و «گیر» است که در ترکیب «گیراگیر» و «روارو» ظاهر میشود. و این صیغه معنی امر ندارد بلکه بهیئت امر درآمده و ریشه مشتقات فارسی است.

این عقیده از روی گفتار صاحب المعجم استنباط شده است که پیش گفتیم و برای صرف و اشتقاق افعال بهیچ وجه از جنبه تعلیمی و تسهیل مناسب نیست زیرا بنابراین فرض نیز ناچاریم که معتقد بحذف و ابدال و قلب و تغییرات و استثناهای بی قاعده بشویم.

۷ - برخی قائل بدو قسم مصدر شده‌اند یکی «مصدر معمول» و دیگر «مصدر مهجور». پس در مشتقات هر کجا که مناسب با مصدر معمول استعمال نشده است گویند از مصدر مهجور مشتق است. مثلاً در فعل «گفتن» گویند صیغه های «گفت» گفته، گفتار «از مصدر معمول یعنی «گفتن» مشتق است. و صیغه های «گوینده» گوید، گویا «از مصدر مهجور یعنی «گویندن» مشتق شده است. و همچنین از فعل «زدن» گویند مصدر مهجور و فراموش شده اش «زیندن» است که «زند» و «زنده» از آن مشتق است.

گاهی هست که برای يك فعل بیش از دو مصدر داریم مثلاً «کسیختن» و «کستن» و «کسیدن» که مهجور است. اما غالب افعال دارای دو مصدرند یکی

مصدر دالی و دیگر مصدر تائی از قبیل « خفتن ، خوابیدن » و « شفتن ، ستودن » و « هشتن ، هلیدن ». صاحب نهج الادب مصدر را بمتصرف و غیر متصرف و کامل و مقتضب تقسیم کرده و مصدر معمول را بنام « مصادر متداوله » و مصدر مهجور را « مصادر اصلیه » نامیده است .

این عقیده هم قطع نظر از اینکه واقعاً فرض صحیحی است یا نه از نظر تعلیمی چندان مناسب نیست . زیرا فرض کردن و فهمیدن مصادر مهجوره برای نوآموزان تاحدی دشوار است . این بود خلاصه‌ی از عقاید مختلف در باره مشتقات فارسی که باختصار عرض کردم هر کدام از این عقاید توضیح فراوان دارد اما فعلاً چاره‌ی جز خلاصه‌گویی ندارم .

بنظر بنده درباره مشتقات و کیفیت اشتقاق کلمات فارسی و همچنین در دیگر قواعد بطوری که عرض کردم باید همواره سه اصل را در نظر داشته باشیم :

- ۱ - تا ممکن است دقت و غوررسی کنیم که فرض و قاعده مابصواب و حقیقت نزدیک باشد نه اینکه بحدس و تخمین عاری از حقیقت و خالی از دلیل ریشه‌تراشی و اشتقاق سازی کنیم .

- ۲ - بقدر امکان در تسهیل بکوشیم و از دشواریها بکاهیم تا تعلیم و تعلم زبان آسان گردد .

- ۳ - قواعد را طوری طرح کنیم که بحد امکان تعمیم و اطراد داشته باشد نه اینکه احیاناً موارد استثناء بیشتر از مصادیق اصل قاعده درآید .

با این مقدمات بنظر بنده اینطور میرسد که در باره مشتقات فارسی جنبه فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی را از جنبه تعلیم و تعلم دستور جدا کنیم .

از جنبه فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی ، شکی نیست که هر دسته از مشتقات عموماً از اصل و مبدأ واحدی اشتقاق یافته‌اند . و این ریشه گاهی بصورت اصلی خود در مشتقات باقی مانده و گاه در تحت قانون تحول و تبدل که لازمه هر زبان زنده‌ایست و نیز در اثر اختلاف لهجه‌ها و آهنگها بمرور زمان تغییر و تبدل یافته و بصور

کونا کون درآمده است. آنچه را که بنام مصدر و اسم مصدر مینامیم هم یکی از مشتقات آن اصل واحدند. اگر از نظر تقدم و تأخر وجودی بنگریم باید گفت که نخست مبدأ و ریشه اشتقاق وجود گرفته پس مصدر و اسم مصدر و سپس دیگر مشتقات از مصدر و اسم مصدر یا مستقیماً از خود مبدأ اصلی بنا شده‌اند. مثلاً فرض میکنیم که کلمه « جنگ » ریشه اشتقاق است که « جنگیدن » از آن مشتق شده و مشتقات فعلی و اسمی نیز از همان ریشه یا از مصدر جنگیدن ساخته شده‌اند و بالاخره بازگشت همه مشتقات بر ریشه اصلی است. این طرز اشتقاق از روی کلمات دخیله که در اصل از عربی گرفته و مشتقات از آن ساخته شده است خوب واضح میشود. مثلاً لفظ « فهم » و « طلب » را از عربی گرفته و نخست مصدر « فهمیدن » و « طلبیدن » و سپس افعال و مشتقات دیگر را از آن ساخته‌ایم.

باری از نظر فقه‌اللغه و ریشه‌شناسی درست این است که بگوئیم مشتقات يك فعل عموماً از يك ریشه آمده‌اند. و این ریشه خود گاهی استعمال دارد مثل « جنگك » و « پیچ » در جنگیدن و پیچیدن و گاه از استعمال افتاده و کم‌کم فراموش شده اما در ضمن مشتقاتش موجود است.

مثل مبدأ اشتقاق نسبت به مشتقات عیناً مثل وحدت و کثرت و واحد و کثیر است در این جهت که مبدأ وحدت بسیط عددی در تمام مراتب اعداد هر کجا بشکل و گونه‌بی موجود است. از اینرو می‌گوییم که اعداد همگی مظاهر واحد مطلق‌اند پس ریشه اشتقاق بمنزله واحد مطلق است که در سلسله مراتب اعداد هر کجا بصورت و هیئت خاصی وجود دارد.

بقیه دارد